

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

رفع تهافتي از كلام امام(ره) در مسئله هفدهم

نکته‌ای را نسبت به مسئله قبل عرض کنیم و بعد مسئله بعد را شروع کنیم و آن این است که امام(رضوان الله علیه) در بحث استصحاب (صفحه 230 از کتاب استصحاب که به قلم شریف خودشان هست) فرموده‌اند: از روایات وارده در استصحاب نمی‌توانیم قاعده یقین را استفاده کنیم. دلیل دیگری هم که بخواهد بر قاعده یقین دلالت کند وجود ندارد.

لذا بر طبق نظر شریف ایشان برای قاعده یقین اصلاً دلیل نداریم، آن وقت این اشکال مطرح می‌شود که چرا در این فرع که دیروز خواندیم فرموده‌اند: «علي الاحوط؟» مرحوم سید(ره) و مشهور قاعده یقین را قبول ندارند، در این فرعی که دیروز خواندیم، که اگر کسی یقین دارد به اینکه کسی مجتهد جامع الشرائط است و از او تقلید کرد، اما بعد از مدت زمانی در همان یقین اول خودش شک می‌کند، اگر قاعده یقین داشته باشیم، باید بگوییم که این یقین به قوت خودش باقی است و به این شک اعتنا نمی‌شود، اما اگر قاعده یقین نداریم، باید به این شک اعتنا شود و در نتیجه فحص واجب است.

آن وقت عرض کردیم که چرا ایشان فرموده‌اند: «علي الاحوط؟» چرا به صورت قطعی فتوا ندادند بر اینکه فحص واجب است؟ در اینجا یا باید بگوییم: اشکال بر ایشان به قوت خودش باقی است، یعنی يك وجه صناعی که بر طبق آن ایشان احتیاط کنند وجود ندارد و قطعاً و به صورت فتوا فحص واجب است و یا اگر بخواهیم توجیه کنیم، باید بگوییم: چون احتمال دارد که قاعده یقین حجت باشد، چون بالاخره از برخی روایات استصحاب قاعده یقین را به دست آورده‌اند، که این احتمال منشاء برای احتیاط می‌شود و لذا ایشان در وجوب فحص در اینجا احتیاط کرده‌اند.

اما آن مقداری هم که ما در حواشی عروه این مسئله را ملاحظه کردیم، هیچ کس احتیاط نکرده و همه تقریباً فتوا به وجوب فحص داده‌اند.

مسئله هجدهم

مرحوم امام(ره) در مسئله هجدهم فرموده‌اند: «إذا عرض للمجتهد ما يوجب فقهه للشرائط من فسق أو جنون أو نسيان يجب العدول إلى الجامع لها، و لا يجوز البقاء على تقليده»، اگر برای مجتهد چیزی که سبب این می‌شود که شرائط را نداشته باشد مانند فسق عارض شود، مثلاً مجتهد قبلاً عادل بوده، حالا فاسق است، یا جنون، که قبلاً عاقل بوده، حال جنون دارد، یا نسیان عارض شود، واجب است که به مجتهد جامع الشرائط عدول شود و بقاء بر تقلیدش هم جایز نیست. «كما أنه لو قلد من لم يكن جامعاً للشرائط و مضى عليه برهة من الزمان كان كمن لم يقلد أصلاً، فحاله حال الجاهل القاصر أو المقصر»، همان گونه که

اگر از کسی که جامع شرائط نیست تقلید کند و برهه‌ای از زمان هم بگذرد، در این صورت مثل کسی است که اصلاً تقلیده نکرده و حالش حال جاهل قاصر یا مقصر است.

فرع اول: وجوب عدول بر فرض زوال شرائط

مرحوم امام(ره) در این مسئله دو فرع را عنوان کرده‌اند؛ فرع اول این است که ابتداءً از کسی تقلید کرده که شرائط را داشته، عادل بوده، ذاکر بوده، اما بعداً چیزی که موجب فقد این شرائط است، بر او. عارض شده، مثلاً جنون بر او عارض شد، فسق بر او عارض شد، که در اینجا فرموده‌اند: عدول واجب است و بلافاصله باید عدول کند به کسی که شرائط را دارد.

معنای نسیان

خوب فسق و جنون که معنایش روشن است، اما نسیان یعنی چه؟ که اگر برای يك مجتهد نسیان عارض شد، در اینجا عدول از او به مجتهد دیگر واجب است، آیا مراد از نسیان، نسیان آراء است یعنی فتاوايش را یادش می‌رود؟ که اگر این باشد، خیلی از افرادی که اجتهاد می‌کنند، فتوا را فراموش می‌کنند، فرض کنید که کسی سال گذشته بحثی را مفصل مطرح کرده، اما اگر الان از او سوال می‌کنیم نتیجه آن بحث چه شد؟ می‌گوید: یادم نیست.

خوب اگر نسیان این باشد که اصلاً عادتاً امکان ندارد، که يك مجتهد تمام آراءاش در ذهنش باشد، انسان در برخوردی که با مراجع و بزرگان دارد، این مسئله را خیلی واضح و روشن می‌بیند، یادم هست يك وقتی در خدمت امام(رضوان الله علیه) بودیم، کسی مطلبی را از ایشان سوال کرد و ایشان فرمودند: به تحریر مراجعه کنید و ببینید در آنجا چه نوشتیم؟ و این يك امر خیلی عادی است. حتی کسانی که مسئله گویی می‌کنند و هر روز هم فتاوا را بیان می‌کنند، اگر يك مسئله دو هفته، سه هفته از آن بگذرد و کسی سوال نکند، باز مقداری یادشان می‌رود.

پس این نسیان که در اینجا آوردند مراد چیست؟ نسیان آراء و فتاوا که نمی‌تواند باشد، برای اینکه مخصوصاً در زمان ما تمام آراء در رساله عملیه نوشته شده، دیگر اصلاً معنا ندارد، که بگوییم: نسیان آراء شده است، لذا در اینجا دو احتمال وجود دارد؛ يك احتمال این است که اصلاً بگوییم: فرض نسیان در جایی است که چیز مکتوبی وجود ندارد، مثلاً زید از عمرو در وجوب نماز جمعه تقلید کرده، حال بعد از مدتی دوباره سوال می‌کند که فتوای شما چیست؟ هیچ کجا هم نوشته نشده و می‌گوید: من الان یادم نیست، نمی‌دانم، یادم رفته است.

خوب چه اشکالی دارد که نسیان به این معنا باشد، که فتوایی که در جایی مکتوب نشده، یعنی اگر در جایی يك فتوایی مکتوب شد، در حکم عدم نسیان است، اما این نسیان در اینجا یعنی جایی که به مجتهد مراجعه می‌کند، که قبلاً هم بر طبق نظرش عمل می‌کرده، حال فرضاً هم مقلد یادش نیست و هم مجتهد، در جایی هم نوشته نشده است، که بگوییم: مقصود از نسیان يك چنین چیزی است.

احتمال دوم که در کلمات والد بزرگوار ما(دام ظلّه) در کتاب تفصیل الشریعه آمده، این است که فرمودند: مراد از نسیان نسیان المبانی است، یعنی آن مبانی استنباط و راه‌هایی را که به وسیله آنها قدرت بر استنباط داشت یادش رفته و دیگر نه از قواعد فقه، نه از قواعد اصولیه هیچ کدام یادش نیست.

به عبارت اخري اگر بخواهیم این طور معنا کنیم، معنای نسیان زوال ملکه اجتهاد می‌شود، که بگوییم: کسی مجتهد بوده، اما بعداً ملکه اجتهاد از او زائل شده است.

حال در اینجا آیا بر همان فتاوایی که در زمانی که عادل و عاقل بوده و ملکه اجتهاد را داشته می شود عمل کرد یا نه؟ که امام(ره) فرموده: واجب است که حتماً به کسی که دارای این شرائط باشد عدول کند.

ادله وجوب عدول

دلیلی که بر این وجوب عدول هست، همان دلیلی است که دیروز هم عرض کردیم، که وقتی به ادله تقلید مراجعه می کنیم، ظهور دارد بر اینکه آن شرائطی را که مرجع تقلید باید داشته باشد، هم حدوثاً هم بقاءً باید داشته باشد. وقتی می گوید: «و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه»، این ظهور خیلی روشن دارد که اینها هم حدوثاً و هم بقاءً شرطیت دارد.

فقط تنها شرطی که دلیلی داریم که اعتبار بقائی ندارد، شرط حیات است، که گفته اند: اگر کسی از دنیا رفت بقاء بر تقلید او جایز است. دلیل داریم بر اینکه شرط حیات بقاء لازم نیست که باشد و حدوثاً که باشد کفایت می کند.

در اینجا مرحوم آقاي خوئی(ره) فرموده اند: «نصب الي بعض»، که پیدا نکردم که این بعض کیست؟ به بعضی از فقهاء نسبت داده شده که گفته اند: در مسئله تقلید همین مقدار که شرائط حدوثاً باشد کافی است و بقاءً لازم نیست، همین مقدار که در حین صدور فتوا، عادل، عاقل و مجتهد بوده، همین مقدار که حدوثاً باشد کافی است، اما دیروز عرض کردیم، امروز هم بیان کردیم که ادله ظهور در این ندارد، ادله مشروعیت تقلید، شرائط را هم حدوثاً و هم بقاءً معتبر می داند.

فرع دوم: وجوب عدول بر فرض تقلید از فاقد شرایط

فرع دومی که مرحوم امام(ره) در مسئله هجدهم بیان کرده اند این است که «کما أنه لو قلد من لم یکن جامعاً للشرائط و مضی علیه برهة من الزمان کان کمن لم یقلد أصلاً، فحاله حال الجاهل القاصر أو المقصر»، اگر از اول از کسی تقلید کرد که جامع الشرائط نبود و برهه ای از زمان گذشت، این مثل کسی است که اصلاً تقلید نکرده و حال او حال جاهل قاصر یا مقصر است.

این فرع دوم در این مسئله هجدهم تحریر در مسئله 37 عروه هم آمده که «إِذَا قُلِدَ مِنْ لَيْسَ لَهُ أَهْلِيَّةُ الْفَتْوَى ثُمَّ التَفَتَ، وَجِبَ عَلَيْهِ الْعُدُولُ»، اگر از کسی که اهلیت فتوا ندارد تقلید کند، سپس ملتفت شود، باید عدول کند، «و حال الأعمال السابقة حال عمل الجاهل غیر المقلد»، و آن اعمالی هم که تا به حال انجام داده، بلا تقلید است و حکم جاهل را دارد.

دو صورت این فرع

اگر کسی از دیگری تقلید کرده که اهلیت فتوا نداشته، دو صورت دارد؛ يك صورت این است که وقتی سراغ این شخص رفته، يك دليل شرعي هم دارد، مثلاً علم پیدا کرده که این شرائط را دارد، یا بینه بر او قائم شده که این دارای شرائط است و از او تقلید کرده، بعد معلوم شد که این اهلیت فتوا را ندارد، فرموده اند: در اینجا هم عدول واجب است و هم این اعمالش مثل اعمال کسی است که تا حالا تقلید نکرده و باطل است.

صورت دوم این است که از اول از این شخص تقلید کرده، اصلاً معذر شرعی نداشته، بدون اینکه بینه ای قائم شود یا اینکه علم پیدا کند، رفته از او تقلید کرده.

در اینجا در هر دو صورت، همه فقهاء فرموده‌اند: این مثل آدمی است که اصلاً تقلید نکرده است و در فرض اول، یعنی در جایی که معذر دارد، یعنی در جایی که علم پیدا کرده، که علم هم حجیت دارد، یا بینه آمده که این اهلیت تقلید و فتوا را دارد، اما بعد کشف خلاف شد، این حکم جاهل قاصر را دارد.

اما در جایی که معذر شرعی ندارد و بدون تحقیق رفته از کسی تقلید کرده، بعد فهمید که این اهلیت فتوا را ندارد، خوب در اینجا عنوان جاهل مقصر را دارد.

ادله این حکم

دلیل مطلب این است که انسان در اعمالش باید به حجت استناد کند، اما این شخص از اول اهلیت فتوا نداشته و قولش برای این حجت نبوده، لذا از اول اصلاً تقلید محقق نشده است. تقلید صحیح جایی است که انسان به حجت رجوع کند، باید به کسی که قولش بین او و بین خدا حجیت دارد رجوع کند، در حالی که در اینجا فرض این است که او به حسب واقع اهلیت فتوا ندارد و لذا قولش حجیت ندارد.

به عبارت اخیری این شرائطی که در مرجع تقلید بیان شده، یک شرائط ذکر و علمی نیست، بلکه یک شرائط واقعی است، یعنی اگر علم داشتید به اینکه این عادل است، اما بعداً معلوم شد که عادل نیست، در واقع معلوم می‌شود که شرائط را نداشته و صلاحیت فتوا را ندارد. این شرائط یازده گانه‌ای که ما از سال قبل هم شروع کرده و مفصل بیان کردیم، این شرائط، شرائط علمی نیست، بلکه یک شرائط واقعی است، پس نتیجه این می‌شود از اول که رفته از این آدمی که اهلیت فتوا ندارد تقلید کرده، تقلیدش باطل است.

حال که تقلیدش باطل است، حکم عمل جاهل را پیدا می‌کند، یا عنوان جاهل قاصر و یا جاهل مقصر.

عدم جریان باب اجزاء در ما نحن فیه

در اینجا نکته‌ای که باید بیان کنیم این است که قبلاً گفتیم که اگر کسی از مجتهدی تقلید کرد، بعد آن مجتهد از دنیا رفت و سراغ مجتهد دیگر آمد، که فتاوی‌اش با مجتهد قبلی فرق می‌کند، در اینجا یک بحث به عنوان بحث اجزاء مطرح می‌شود، که بگوییم: این اعمالی که بر طبق نظر آن مجتهد سابق انجام داده، به عنوان حکم ظاهری است و حکم ظاهری هم مجزی از حکم واقعی هست، حال اختلاف است در این کبری که آیا مجزی هست یا نه؟ بالاخره داخل در بحث اجزاء می‌شود.

در اینجا در این فرعی که خواندیم، چون در فرع دومش گفتیم که دو فرض دارد، از کسی که اهلیت فتوا ندارد تقلید کرده و به استناد معذر شرعی هم تقلید کرده، یعنی علم پیدا کرده که این شرائط را دارد، علم پیدا کرده که عادل است، عالم است، مجتهد است، تمام شرائط را دارد، یا اگر علم وجدانی هم ندارد، بینه برایش قائم شده، که این زید اهلیت فتوا را دارد، حال مثلاً ده سال است که طبق نظر او عمل کرده، بعد فهمیده که بینه اشتباه بوده و این اهلیت فتوا نداشته آیا اینجا از مصادیق باب اجزاء قرار می‌گیرد یا نه؟

در آن مثال که مقلد زیدی بوده، که اهلیت داشته و می‌گفته: در تسبیحات اربعه نماز یک مرتبه هم کافی است، حال بعد از فوت زید، به کسی که می‌گوید: در تسبیحات اربعه نماز سه مرتبه لازم است رجوع کرده، که در اینجا گفتیم: یکی از راه‌های تصحیح اعمال سابقه این شخص اجزاء است، البته بنا بر اینکه بگوییم: کبرای باب اجزاء را قبول داریم که اتیان به حکم ظاهری، مجزی

از حکم واقعی است، حال سوال این است که در اینجا در فرض اول در ما نحن فیه، که یا علم پیدا کرده که زید اهلیت فتوا دارد و یا بینه قائم شده بر اینکه زید اهلیت فتوا را دارد و بنا بر همین معذر شرعی هم تقلید کرده، حال بعد ده سال معلوم شده که اهلیت فتوا را ندارد، آیا این از مصادیق باب اجزاء هست یا نه؟

مرحوم آقای خوئی (قدس سره) (تنقیح، صفحه 266) فقط به مسئله کبری اشاره کرده فرموده‌اند: گذشت که اتیان حکم ظاهری مجزی از حکم واقعی نیست، خوب ایشان از کسانی‌اند که قائل به عدم اجزاء هستند. اما دیگر هیچ تعرضی نسبت به اینکه آیا اصلاً اینجا صغرای باب اجزاء قرار می‌گیرد یا نه؟ نکرده‌اند.

به ذهن ما می‌آید که اصلاً اینجا صغرای باب اجزاء نیست، تا اینکه کبرای اجزاء را مطرح کنیم، اجزاء در جایی است که این مقلد به قول يك مجتهد جامع الشرائط عمل کند، اما در اینجا فرض این است که به قول مجتهد جامع الشرائط عمل نکرده، حال اینکه علم پیدا کرده، یا بینه قائم شده، این علم و بینه يك عذری برای او است، ولی به قول يك مجتهد جامع الشرائط عمل نکرده است.

بنابراین اگر عمل این شخص مستند به قول مجتهد جامع الشرائط بود، بعد کشف خلاف می‌شد و یا تغییر مرجع می‌داد، می‌گفتیم که حکم ظاهری را انجام داده، لذا در باب اجزاء می‌رود، ولی ظاهر این است که این از مصادیق باب اجزاء نیست.

خوب لقائل آن يقول که این هم معذر شرعی داشته، وقتی بینه می‌گوید: این اهلیت فتوا دارد، با این بینه قول این مجتهد برای این شخص حکم ظاهری می‌شود، لذا باز هم مصداق باب اجزاء را پیدا می‌کند.

از کلمات مرحوم آقای خوئی (ره) در تنقیح استفاده می‌شود که ما نحن فیه هم از مصادیق باب اجزاء است و بحثی نیست، یعنی اصلاً تعرضی نکرده و این را مفروغ عنه می‌گیرد، فقط بحث را آورده‌اند روی کبری و فرموده‌اند که ما قائل به عدم اجزاء هستیم.

اما از آن طرف اجزاء در جایی است که يك حجت داشته باشیم و حجت هم یعنی عمل به قول يك مجتهد جامع الشرائط، در اینجا درست است که بینه قائم شده، ولی اگر بینه قائم شده بود، بعد معلوم شد که این اصلاً درس نخوانده و اصلاً مجتهد نیست، خوب نمی‌توانیم بگوییم که به حجت عمل کردیم.

به عبارت اخری حجت یعنی آن قول مجتهد جامع الشرائط، اگر عمل مکلف مستند به این حجت شد، این حکم ظاهری می‌شود و الا نه.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین